

۱- درباره کلمه «بشته» در بعضی تفسیرهای قدیم قرآن

زهره حاجی سیدآقایی (دانشجوی کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی)

«بشته» دو بار در تفسیر سوراآبادی به کار رفته است:

«بویکر... رسول را دید در خانه خوابانیده و چادر مرگ بر روی وی کشیده... روی او را بپوشید و بیرون آمد به مسجد، یاران را دید نشسته و در اشک آغشته و از غم بشته و متحیر گشته» (سوراآبادی، ج ۱، ص ۵۷۷ و نیز ج ۵، ص ۳۲۱۱، شماره ۷، نسخه‌بدل‌های «با» و «قو»؛ و إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ... وَ هُوَ كَظِيمٌ و چون مزدگان آرند - ای: چون خبر آرند - یکی را از ایشان به ماده، ای به دختری، روز گذارد روی او سیاه و تاریک‌شده از اندوه و او بشته و پُرگرم. (همان، ج ۲، ص ۱۲۹۶)

در ترجمه قرآن موزه پارس دو بار کلمه‌ای به صورت «بتیشه» آمده است: «گردد روی او سیاه، و اوی باشد اندوهگن بتیشه [= کَظِيمٌ]» (ترجمه قرآن موزه پارس ۱۳۵۵، ص ۲۵۵، سوره زخرف، آیه ۱۷). این آیه در ترجمه تفسیر طبری چنین ترجمه شده است: «گردد روی او سیاه و او بر گرمی نشسته» (ترجمه تفسیر طبری، ج ۶، ص ۱۶۵۷). «می‌توان «بر گرمی نشسته» را تصحیف

«پرگرمی^۱ بشته» دانست؛ «مباش چون خداوندان آن ماهی، که آواز داد، و اوی بود بتیشه [= مَكْطُوم]»^۲. (ترجمهٔ قرآن موزهٔ پارس ۱۳۵۵، ص ۳۶۱)

در قصص قرآن مجید (۱۳۶۵)، ص ۲۳۱، نسخه بدل «پ») نیز کلمه‌ای به صورت «بُتْشَه» و در نسخه‌ای دیگر «وتسته» آمده است: «بیاورد مریم عیسی را بقوم خویش. اهل بیت ان همه به گرد او درامدند بُتْشَه از حمیت و ننگ آن حدیث، گفتند: ای مریم، ای صدیقه به درستی که آوردی چیزی سخت ناروی و منکر و سخت عجب».

«بشته» در هیچ‌یک از فرهنگ‌های فارسی ضبط نشده است، تنها واژهٔ «بتشته» و «بتیشه» در ذیل فرهنگ‌های فارسی آمده و مؤلف این فرهنگ با توجه به سیاق عبارت و فحوای کلام آن را «برافروخته، خشمناک» معنی کرده و تلفظی از این دو واژه به دست نداده است، تأمل در شواهد نشان می‌دهد این کلمه در معنی «غمگین و آزرده» نیز کاربرد داشته است.

از لحاظ ریشه‌شناسی واژهٔ مورد بحث می‌تواند بازماندهٔ مصدر *bištan* به معنی «آزردن» در فارسی میانه باشد. مادهٔ مضارع این فعل در فارسی میانه *bēš* است (در مانوی: *byšt*) (مکنزی ۱۳۸۳، ص ۵۳). *bēš* در معنی «آسیب، دشمنی، اندوه، درد» در فارسی میانه کاربرد داشته است (همان، ص ۵۲):

bēš ma bar čē ōy ī bēš burdār rāmišn ī gētī(g) ud mēnōg wanē bawēd.

«غم مخور، چه غم‌خورنده را رامش گیتی و مینو از میان می‌رود». (مینوی خرد، پرسش ۱، بند ۲۰ و

۲۱)؛

mēnōg ī xrad passox kard kū zamīg ān bišt-tar kē dušox padīš kīrrēnīd.

«مینوی خرد پاسخ داد که آن زمینی آزرده‌تر است که دوزخ در آن ساخته شده است». (همان،

پرسش ۵، بندهای ۳ و ۴)؛

(۱) با «ی» نکره.

(۲) سورهٔ قلم، آیهٔ ۴۸.

bēšīd:

ud ka-t dīd kū kas kē stahm ud appar kard ud weh mardōm bēšīd ud tar kard... .

«و چون دیدی که کسی ستم و دزدی کرد و مردم نیک را آزرده و تحقیر کرد...». (همان، پرسش ۱،

بند ۱۳۲)

مصدر *bištan* مشتق از ریشه اوستایی *√tbaēš* است به معنی «دشمنی کردن» و «آزار

رساندن» (ابوالقاسمی ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۱۱۳) و در بند ۴، بهرام‌یشت آمده است:

*āat tbaēšā taurvayeni vīspanaṃ tbišvatam daēvanam mašyānaṃča yāθwam pairikanaṃča
sāθraṃ kaoyam karfanamča.*

«پس بر دشمنی‌ها چیره خواهم شد، دشمنی‌های همه دشمنان، دیوان و مردمان، جادوان و پریان،

فرمانروایان، کی‌ها و کرپن‌ها». (ابوالقاسمی ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۲۶)

و در وندیداد ۱۸، بند ۶۱ آمده است:

kō mazišta tbaēšanḡa tbaēšayeiti

«کیست که با بزرگ‌ترین دشمنی دشمنی می‌ورزد».

در اینجا کلمه «بُشته» و «وتسته» معلوم نیست که با «بشته» ارتباط داشته باشد، اما

ظاهراً معنی «برافروخته» برای این کلمه در شاهد ذیل فرهنگ‌های فارسی درست نیست و

در آنجا نیز به معنی «اندوهناک» است.

منابع

- ابوالقاسمی، محسن (۱۳۸۴). راهنمای زبان‌های باستانی ایران، ج ۲، سمت، تهران.
- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۴۴-۱۳۳۹)، به اهتمام حبیب یغمایی، ج ۷، دانشگاه تهران، تهران.
- ترجمه قرآن موزه پارس (۱۳۵۵=۲۵۳۵)، به کوشش علی رواقی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- مینوی خرد (۱۳۵۴)، ترجمه احمد تفضلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- رواقی، علی با همکاری مریم میرشمسی (۱۳۸۱)، ذیل فرهنگ‌های فارسی، هرمس، تهران.
- سورآبادی، ابوبکر عتیق (۱۳۸۱-۱۳۸۰)، تفسیر سورآبادی، ج ۵، به تصحیح علی‌اکبر سعیدی سیرجانی،

فرهنگ نشر نو، تهران.

قصص قرآن مجید (۱۳۶۵)، به اهتمام یحیی مهدوی، خوارزمی، تهران.
مکنزی، د. ن. (۱۳۸۳)، فرهنگ کوچک زبان پهلوی، ترجمه مهشید میرفخرایی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران.

Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, vol. I, Wiesbaden.

Reichelt, Hans. (1911), *Avesta Reader*, Strassburg.



۲- «رفتن» در معنی «آمدن»

یکی از معانی‌ای که در لغت‌نامه دهخدا برای مدخل «رفتن» ذکر شده، «آمدن» است. در این فرهنگ برای این تعریف دو شاهد، یکی از فردوسی و دیگری از شاعری ناشناس ذکر شده است:

بودند بر در زمانی به پای
بیرسید ازو آن دو پاکیزه‌رای
که بیگه چنین از کجا رفته‌اید
که با گرد راهید و آشفته‌اید

(فردوسی)

رود بوستان‌بان به ایوان شاه
به نوباوه‌ای گل ز بوستان شاه

(۴، به نقل از آندراج)

این کاربرد در دیگر متون کهن و معتبر فارسی نیز دیده می‌شود:

ابلیس... مر فریشتگان را گفت که بروید تا برویم و این خلق را که خدای عزوجل او را از گل آفریدست او را ببینیم^۳ (ترجمه تفسیر طبری، ج ۱، ص ۴۶).

در جلد دوم ترجمه تفسیر طبری (ص ۳۱۹) آمده است: «ابلیس را بدو حسد آمد، و مر آن فریشتگان را که با او بودند در زمین، گفت با من بیای تا من این خلق را که خدای عزوجل او را خلیفت همی کند بر زمین ببینم. بیامند». این جمله در نسخه ایاصوفیا چنین است:

(۳) این جمله در دیگر نسخ ترجمه تفسیر طبری چنین است: پس ابلیس مر آن فریشتگان را گفت بروید تا مرین خلق را ببینیم پس ابلیس با آن فریشتگان به دیدار آدم آمدند (نسخه شماره ۱۰۵۴)؛ پس ابلیس مر آن فریشتگان را گفت بروید تا ما مرین خلق را کی خدای عزوجل همی بیافریند و این جهان او را همی دهد ببینم و ابلیس با آن همه فریشتگان بیامدند به دیدار آدم (نسخه شماره ۲۹۹۹)؛ پس ابلیس مر آن فریشتگان را گفت برویت تا ما مر این خلق را که خدای عزوجل همی بیافریند و این جهان او را همی دهد [ببینم] و ابلیس با آن همه فریشتگان بیامدند به دیدار آدم (نسخه شماره ۶۱)؛ پس ابلیس مر آن فریشتگان را گفت بروید تا مرین خلق را که خدای عزوجل همی بیافریند و این جهان را بدو خواهد دادن بنیم پس ابلیس و آن فریشتگان بیامدند (نسخه ایاصوفیا)؛ آنگاه ابلیس فرشتگان را گفت بیایید تا برویم و این خلق را ببینیم که چگونه است جمله به نزدیک آدم آمدند. (روایتی از ترجمه تفسیر طبری، شماره ۱۶۶۰۹)

ابلیس را ازو حسد آمد و مر آن فرشتگان را که با او بودند بزمین گفت با من بروید تا من این خلق را که خدای عزوجل او را خلیفت همی‌کند بر زمین او را بینم. بیامدند. ۴ (نسخهٔ ایاصوفیا)؛ گفتا بروید تا به سر گوژ ستام رویم (همان، نسخهٔ مجلس سنا، گ ۱۵۲پ)؛ کودکان گفتندی یحیی را رو تا بازی کنیم. او جواب داد که مرا نه از بهر بازی آفریده‌اند (تفسیر قرآن مجید ۱۳۴۹، ج ۱، ص ۸)؛ شبان گفت به حق جوانمردی بر شما که مرا با خویشان ببرید که دلم نور معرفت مولی گرفت و شوق او در دل من به جوش آمد. ایشان گفتند صوابست برو گفت چندان صبر کنید که من این رمه از سر بالا درگردانم تا روی به شهر نهند (ترجمه و قصه‌های قرآن ۱۳۳۸، ج ۱، ص ۵۸۵)؛ بوسفیان او را گفت چه می‌خواهی از من. عباس گفت مگر نمی‌دانی و خبر نداری که رسول خدای تعالی آمد با ده هزار سوار آراسته صف در ان عالم برو تا ترا نزد مصطفی برم اسلام آر تا به جان برهی. (همان، ج ۲، ص ۱۴۰۴)

بانگ زدم من که دل مست کجا می‌رود گفت شهشه خموش جانب ما می‌رود
 (مولوی ۱۳۵۵، ج ۲، ص ۲۰۱)

سابقهٔ این کاربرد به زبان پهلوی بازمی‌گردد و در مینوی خرد دیده می‌شود:

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پژوهشگاه علوم انسانی

۴) این جمله در دیگر نسخ ترجمهٔ تفسیر طبری چنین است:
 ابلیس را ازو حسد آمد و مر آن فریشتگان را که با او بودند بزمین که با من بروید تا این خلق که خدای عزوجل او را همی‌کند بر زمین کنذ او را بینیم بیامدند (نسخهٔ 22sel436)؛ ابلیس را برو حسد آمد و مر آن فراشتگان را گفت که با او بودند بزمین بروید تا این خلق را که خدای او را خلیفت همی‌کند بزمین او را به بینیم بیامدند (نسخهٔ ۲۱۷۱ گوهرشاد)؛ ابلیس را ازو حسد آمد و مر آن فریشتگان که با او بودند (در اصل: بودید) بزمین گفت با (اصل: تا) من برویت تا من این خلق را که خداوند عزوجل او را همی‌بیافریند و خلیفت همی‌کند بر زمین او را بوبینیم پس بیامدند (نسخهٔ مسجد اورخان)؛ مر ابلیس را ازو حسد آمد و مر فریشتگان را گفت بروید تا این خلق را کخدای عزوجل او را می‌بیافریند و خلیفتی زمین او را دهد بینیم، بیامدند (نسخهٔ حراجچی اوغلو)؛ ابلیس را از وی حسد آمد و آن فریشتگان که در زمین با او بودند ایشانرا گفت با من بیاید تا این خلق را که خدای عزوجل او را خلیفه خود میکند و این زمین او را خواهید بخشید ما او را به بینیم پس بیامدند (نسخهٔ موزه بریتانیا).

Agar kayhusraw uzdēsžār ī pad war ī čēčast nē kand hād andar ēn sē hazārag ī hušēdar ud hušēdarmāh ud sōšāns kē jud jud pad har hazārag sar az awēšān ēk rawēd kē har kār ī gēhān abāz wirāyēd... .

«اگر کیخسرو بتکده (ساحل) دریاچه چیچست را نکنده بود، در این سه‌هزاره هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس که جداجدا در سر هر هزاره از ایشان یکی آید و همه کارهای جهان را بازآراید...». (مینوی خرد ۱۳۵۴، پرسش ۱، بند ۹۵)

منابع

- ترجمه تفسیر طبری (۱۳۴۴-۱۳۳۹)، به اهتمام حبیب یغمایی، ۷ ج، دانشگاه تهران، تهران.
- _____ نسخه حجاجی اوغلو، ف ۱۰۵۴ دانشگاه تهران.
- _____ نسخه ایاصوفیا، ف ۷۳ دانشگاه تهران.
- _____ نسخه 22sel436.
- _____ نسخه ۲۱۷۱ گوهرشاد.
- _____ نسخه مسجد اورخان، ف ۶۱ دانشگاه تهران.
- _____ نسخه موزه بریتانیا، ف ۲۸۷۸ دانشگاه تهران.
- _____ ف ۲۹۹۹ دانشگاه تهران. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- _____ نسخه مجلس سنا.
- ترجمه و قصه‌های قرآن (۱۳۳۸)، به اهتمام یحیی مهدوی و مهدی بیانی، ۲ ج، دانشگاه تهران، تهران.
- تفسیر قرآن مجید (۱۳۴۹)، به کوشش جلال متینی، ۲ ج، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر و همکاران (۱۳۷۷)، لغت‌نامه، دانشگاه تهران، تهران.
- روایتی از ترجمه تفسیر طبری، ش ۱۶۶۰۹.
- مینوی خرد (۱۳۵۴)، ترجمه احمد تفضلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران.
- مولوی، جلال‌الدین (۱۳۵۵=۲۵۳۵)، کلیات شمس، به تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، امیرکبیر، تهران.
- Nyberg, H. S. (1974), *A Manual of Pahlavi*, vol. I, Wiesbaden.